

بررسی مقایسه‌ای

تحولات شعر معاصر عربی از عصر نهضت به بعد و تحولات شعر معاصر فارسی از عصر مشروطیت به بعد

زهرا خسروی*

چکیده

مقاله حاضر مشتمل بر سه بخش است:

در بخش نخست، تحولات شعر معاصر عربی از عصر نهضت به بعد بررسی و پس از ذکر عوامل تحول ادبی، دگرگونی‌های پدیدآمده در شعر عربی و تأثیرپذیری آن از ادب غربی بیان شده است.

بخش دوم مقاله، به بررسی عوامل جامعه‌شناختی تحول ادبی در کشور ما که به بیداری اجتماعی - فکری مردم ایران منجر شد و در نهایت، زمینه ایجاد انقلاب مشروطه را فراهم ساخت، اختصاص دارد. در این مورد، دیدگاه‌های جامعه‌شناختی باختین و لوتمان مدنظر قرار گرفته و در پی آن، ویژگی‌های شعر این دوره بیان شده است.

در بخش سوم مقاله، اشتراکات ادبی شعر پارسی پس از عصر مشروطه و شعر عربی پس از عصر نهضت بررسی شده که این اشتراکات، هم در بیان عوامل تحول و هم در تحولات ادبی پدیدآمده در شعر هر دو ملت یکسان است.

کلیدواژه‌ها: شعر عربی، شعر فارسی، عصر نهضت، مضامین شعر، مشترکات ادبی، ایران، مصر.

مقدمه

در این مقاله، اسباب تحول در ادب عربی پس از عصر نهضت و ادب فارسی پس از عصر مشروطیت و دگرگونی‌های پدیدآمده در ادبیات عربی و فارسی به‌طور مبسوط در شعر این دوره بررسی و مشترکات این دو ادبیات بیان شده است.

۱. تحولات شعر معاصر عربی از عصر نهضت به بعد

باتوجه به اینکه بحث دگرگونی ادبیات در ادب معاصر عرب همیشه با حمله فرانسه به مصر آغاز می‌شود، بررسی این تحول را از کشور مصر آغاز می‌کنیم؛ زیرا این کشور پیش از دیگر سرزمین‌های عربی با جهان غرب ارتباط پیدا کرد (البته به‌استثنای ارتباطی که اروپاییان در سده شانزدهم به‌دلیل تبلیغات دینی با لبنان پیدا کردند). اندیشه اروپایی از زمان حمله فرانسه به مصر، در شرق عربی و سرزمین شام راه یافت، به‌ویژه لبنان که مبلغان مسیحی از اروپا و امریکا به آنجا می‌رفتند (هداره، ۱۹۹۴ م. : ۱۵). هرچند کشور مصر به‌دلیل عوامل سیاسی و اجتماعی زیر سلطه استعمار قرار گرفت، به‌طور همزمان از فرهنگ کشور حاکم تأثیر پذیرفت و استعدادهای نهفته ادیبان این سرزمین در چنین شرایطی، با آشنایی با فرهنگ و تمدن کشور فرانسه شکوفا شد.

این شاعران و نویسندگان که تا این زمان زیر حاکمیت خشک و بی‌روح ویژگی‌های شعر و ادب عصر انحطاط (فترت) قرار داشتند و از یکنواختی و تکرار صور خیال و زبان شعر و ادب دلزده شده بودند، بستری را فراهم دیدند تا به‌واسطه آن بتوانند به نوآوری و خلاقیت ادبی دست بزنند و تشنگی روح نوجوی خویش را به‌تدریج سیراب سازند؛ زیرا تا این زمان، ادبیات غرق در توجه به لفظ و بهره‌گیری از صنایع گوناگون ادبی بود. درواقع، ادبیات هیچ سخن نویی برای گفتن نداشت و استفاده از صنایع ادبی و بلاغت در گونه‌های مختلف معانی بیان و بدیع، به‌ویژه بدیع — که خود ابزاری برای تأثیرگذاری نیک اندیشه است، به‌خصوص در شعر — به هدف تبدیل شده بود و شاعر توجه به علم بدیع و بهره‌گیری از آن را ابزاری برای نشان‌دادن توانمندی لغوی خود می‌دانست و تقریباً هیچ اندیشه‌ای در شعر

وجود نداشت. عناصر عاطفه و خیال در این میان به فراموشی سپرده شده بود؛ که نمونه‌های بارز آن، بدیعیات در شعر عصر انحطاط است. این کاربرد گسترده علم بدیع در شعر، خود به گونه‌ای خاص از شعر تبدیل شده بود.

ویژگی‌های مذکور در عصر فترت، حتی تا سده‌های نوزدهم بر شعر عربی حاکم بود. شاعران این دوره نیز در شعر خویش از صناعات بدیعی به فراوانی بهره می‌جستند و از صور بیان و تصویرهای شعری عصر انحطاط — به‌ویژه در تشبیهات خویش — بهره‌مند می‌شدند. در این دوره، کشور مصر زیر سلطه امپراتوری عثمانی بود و حاکمان ترک به شکل رسمی این سرزمین را تحت‌اختیار داشتند. در این شرایط اجتماعی — ادبی بود که حمله نظامی سپاه ناپلئون بناپارت به کشور مصر به قصد اشغال و حاکمیت استعمارگرانه در سال ۱۷۹۸ انجام گرفت و این تهاجم نظامی — سیاسی با تأثیرگذاری فکری، علمی، اجتماعی و ادبی نیز همراه شد؛ زیرا این شرایط، زمینه‌ای برای برقراری ارتباط مصریان با جهان غرب فراهم ساخت و این امر، عاملی برای تحول فکری — ادبی در سرزمین مصر و به دنبال آن، دیگر سرزمین‌های عربی، مانند سوریه و لبنان، شد. هرچند نمی‌توان ساده‌انگارانه تصور کرد که حمله نظامی فرانسه به مصر، عامل اساسی این تحول بوده است، زیرا این تهاجم، نوعی احساس تلخکامی برای مردم مصر به همراه داشت و در بیداری غرور ملی عرب‌ها و اندیشه جدایی مصر از سرزمین عثمانی تأثیر گذاشت، این حمله، موجبات دگرگونی و تحول ادبی — فرهنگی را در جهان عرب فراهم ساخت.

پس از بیرون‌رانده شدن فرانسویان از مصر، محمدعلی، خدیو آن کشور، مظهر غرور ملی مصریان شد. او نیز مانند دیگر فرمانروایان مشرق در آن زمان، پیشرفت را بیشتر در زمینه آرایش سپاه و فنون جنگی می‌دانست. ولی حتی از همان دوره کوتاه اقامت فرانسویان در مصر، اندیشه‌های نو در میان رهبران فکری مصر راه یافت؛ و برخورد و گفت‌وگوی علمای مصری، مانند عبدالرحمان جبرتی — تاریخ‌نویس — و شیخ حسن عطار — استاد الازهر — با دانشمندانی که ناپلئون همراه خود به مصر آورده بود، نمی‌توانست شوق همگامی با غرب را نزد مصریان برنینگیزد. به تدریج که نفوذ استعماری انگلیس و فرانسه در جهان

عرب گسترش یافت و جنبش میهن پرستی (وطنیه) در میان ملت‌های عرب برای مقابله با آن نیرومند شد، ترقی خواهی به صورت مذهب اجتماعی تحصیل کرده‌ها درآمد. (عنایت، ۱۳۷۶: دوازده)

عنایت (همانجا) می‌گوید: تنها تازیانه بیگانه نبود که ملت‌های عرب را بیدار کرد. بحران‌های درونی مملکت عثمانی نیز که با سستی یا گسستگی نهادهای سیاسی و اجتماعی کهن همراه بود، انگیزه دیگری برای این بیداری شد. عرب‌ها از آن زمان که به یوغ عثمانی گردن نهادند، ترک‌ها را به پاس هم‌کیشی، بیگانه از خود نمی‌دانستند و اتباع فرمانبرداری برای سلطان بودند؛ ترک‌ها نیز به طور کلی ایشان را گرمی می‌داشتند، به ویژه اینکه فرهنگ و زبان عرب را نشانه فضل می‌شمردند و آن را از فرهنگ و زبان ترک برتر می‌دانستند؛ ولی چون مملکت عثمانی رو به ناتوانی و تباهی نهاد، احساس ناامنی، فرمانروایان ترک را همچون دیگر خودکامگان تاریخ، به زورگویی و ستمگری بیشتر در حق مردم زیردست واداشت. تاجندی، برخی از اندیشه‌گران ترک و عرب کوشیدند یگانگی مملکت عثمانی را استوار دارند و با اصلاحات سیاسی و به ویژه با به کار بستن اصول «لیبرالیسم» غربی و نظام پارلمانی، آن را از خطر پراکندگی برهانند.

همکاری ترک‌ها و عرب‌ها، با وجود همه دشمنی‌ها، تا سال‌های دهه نخست سده بیستم ادامه یافت؛ اما با گرویدن ترک‌های جوان به سیاست تورانی‌گری، یعنی اعتقاد به خلوص و برتری نژاد ترک، واپسین پیوندهای دوستی عرب‌ها و ترک‌ها نیز گسست و کینه‌جویی و دشمنی جایگزین آن شد و جنبش عرب نیز جنبه قومی و وطنی به خود گرفت که در طی جنگ جهانی اول، استعمار از این احساس برای پیشبرد منابع خود بهره‌برداری کرد. (همان، ص سیزده، با تلخیص)

با نگاهی به کتاب‌های تاریخ ادبیات عرب می‌توان از تمامی عواملی که به تحول ادبی انجامید، به تفصیل آگاهی یافت. این عوامل که «عوامل نهضت» خوانده می‌شوند، عبارت‌اند از: تأسیس مدرسه، تأسیس دانشگاه، صنعت چاپ و پیدایش مطبوعات، ارسال هیئت‌های اعزامی جوانان مصری به اروپا، دعوت از استادان اروپایی به دانشگاه‌های مصر و ترجمه آثار

غربی و تألیف آثار ادبی جدید، تأسیس فرهنگستان‌های ادبی، شکل‌گیری نمایشنامه و تئاتر، جایگاه شرق‌شناسی و شرق‌شناسان؛ که تک‌تک این عوامل در همه کتاب‌های تاریخ ادبیات عربی به‌طور کاملاً مبسوط تشریح شده است.

تأسیس الجامعة المصریه، تأثیری ژرف در روند فکری مردم مصر داشت و یکی از عوامل شکوفایی نگارش فنی و تطور فکری و موجب پدیدارشدن بزرگانی مانند طه حسین، زکی مبارک و احمد امین شد. همان‌گونه که بزرگانی مانند عقاد، مازنی، زیات، رافعی، سلامه موسی و ده‌ها نفر از طلایه‌داران جنبش نثر عربی رخ نمودند و سبب شد تا عوامل شکوفایی فکری عمیق‌تر شود و راه‌های ارتباط با غرب گسترش یابد (هداره، ۱۹۹۴ م: ۲۶۸)، در نهایت، این تعمق فکری و تحولات در شعر عربی نیز تأثیرگذار بود.

همان‌طور که عنوان شد، شعر در عصر نهضت، ادامه شعر دوره پیشین بود، هم به‌دلیل به‌کارگیری صناعات بدیعی و زیاده‌روی در بدیعیات و هم اینکه اغراض شعری در این دوره محدود و کم‌ارزش و معانی آن سست و ضعیف، و اسلوب شعر متنوع و متکلف بود، بی‌آنکه روح زندگی در آن دمیده شده باشد و عاطفه حقیقی در آن موج بزند. شعر این دوره، فقط نوعی تقلید و الگوبرداری از دوره پیشین بود (ضیف، ۱۹۶۰ م: ص ۳۸)، به‌گونه‌ای که ضعف زبان و فقر معنی، ویژگی اصلی شعر این عصر محسوب می‌شود. در نتیجه، شعر بیشتر به‌دنبال پرگویی و تصنع‌گرایی و تهی از هرگونه شیوایی و فصاحت عاطفه و خیال حقیقی بود.

نهضت شعری، از حمله فرانسه به مصر آغاز شد و تا شروع انقلاب احمد عربی پاشا (۱۸۸۰-۱۷۹۸) ادامه یافت؛ و دوره‌های بعدی، عصر نوخیزش و زنده‌سازی (۱۹۱۹-۱۸۸۱)، دوره نوآوری شعری — از آغاز انقلاب ۱۹۱۹ تا انقلاب افسران در سال ۱۹۵۲ — نامگذاری شده است.

پیشتازان عصر نهضت، الگوی خویش را از شاعران عصر عباسی می‌گرفتند و به شیوه آنان، به مدح، رثا و ادب مناسبات تمایل داشتند. آنها به موضوع‌های کهن پایبند بودند؛ اما هنوز برخی ویژگی‌های عصر انحطاط در شعر آنان دیده می‌شد. آنان در تقلید از پیشینیان، موفق و از نظر ابتکار و نوآوری ناموفق بودند (فاخوری، ۱۹۹۱ م: ج ۴، ص ۴۲-۴۱؛ خسروی،

۱۳۸۴: ۴۲)؛ اما با وجود دگرگونی‌های پرشتاب فکری - اجتماعی، تقاضای ادبی جامعه نیز نمی‌توانست در رکود و ضعف باقی بماند، و از این‌رو ادیبان نیاز به تحول اساسی در زبان شعر و ادب و محتوای آن را احساس کردند.

آغاز این تحول، در شعر ناصیف یازجی، نقولا ترک، صفوت ساعاتی، عبدالله ندیم، عبدالله فکری، محمد عثمان جلال و عایشه تیموریه مشاهده می‌شود. آنها بدیعه مخمس و تضمین را به‌طور کامل کنار نهادند. بارودی تنها شاعری بود که ویژگی‌های عصر فترت را تقریباً به‌طور کامل کنار گذاشت. او رهبر ایده‌آل این تحول و رهبر نوگرایان بود. بارودی از شاعران عصر عباسی تقلید و با شعرهای آنان مقابله می‌کرد. او در سروده‌های خویش، استواری و شکوه شعر عربی را زنده کرد. وی روح زندگی را به شعر بازگرداند و آن را از روش‌های ضعیف و سست رها ساخت (ضیف، ۱۹۷۹م: ۴۳-۴۴؛ خسروی، ۱۳۸۴: ۴۳-۴۲). بارودی از همه شاعران کهن، اعم از جاهلی و عباسی، تقلید و با شاعرانی مانند نابغه، ابونواس، بحتری، ابوالعلا و... معارضه ادبی می‌کرد. با وجود تمامی تلاشی که بارودی به‌عنوان نخستین شاعر در تحول ادبی انجام داد، شعر صدر نهضت، در آغاز بر ادب کهن عربی و زنده‌سازی این گونه ادبی متکی بود. (ضیف، ۱۹۶۰م: ۵۱۳)

بارودی کوشید شعر عصر خود را که ادامه عصر فترت بود، از تصنع و تکلف برهاند؛ اما از آنجا که با ادب غرب آشنایی نداشت و آغازگر تحول ادبی در عصر نهضت بود، الگوی او شعر استوار دوره عباسی و میراث کهن ادب عربی بود. نوآوری به‌تدریج در شعر عربی وارد شد. شعر شاعرانی مانند شوقی و مطران، نوآوری بیشتری از شعر بارودی داشت. اما آنچه بدیعی و غیرقابل انکار است، این نکته مهم است که شعر شاعران نوآور نزد هر ملتی کاملاً بر میراث ادبی کهن آن ملت استوار است و نمی‌تواند به‌طور کامل از آن جدا شود، هرچند که در تماس با دیگر فرهنگ‌ها، تأثیرات بسیاری از آنها بگیرد. کار شاعران نوآور در واقع نوعی ترجمه از روش‌های غربی بود. ما در تحولات شعر عربی، این مسئله را در تأثیرپذیری خلیل مطران از شاعران اروپایی مثل آلفرد دوموسه و هوگو می‌بینیم (خسروی، ۱۳۸۴: ۴۴)، همچنین در دیدگاه‌های شکری و مازنی که متأثر از ناقدان و شاعران انگلیسی بودند و

تئوری‌ها و نظریه‌های ادبی انتقادی همه آنان تحت تأثیر آشنایی ایشان با فرهنگ و اندیشه ادبی اروپایی قرار داشت.

خلیل مطران با بهره‌گیری از دانش عمیقی که از شعر کهن عربی داشت و آگاهی دقیق او از شعر اروپایی، بنیانگذار سبکی نوین در شعر معاصر عربی بود. وحدت ساختاری و وحدت محتوایی و نیز تجربه‌های شخصی شاعر که نشان از استقلال فکری و ابداع و آفرینش فردی است، نخستین بار در شعر او پدیدار شد. او به‌صورت تجربی به محدودیت عروض عربی در شعر پی برد؛ از این‌رو، ضرورت پیروی از شیوه‌های جدید همچون شعر جهان غرب را مطرح کرد (دیوان، ج ۳، ص ۵۰). او شیوه‌ای آزادتر، منسجم‌تر و نوتر را در شعر معاصر عربی بنیان نهاد و پس از وی، با تأثیری که او بر شاعران سه‌گانه (شکری، عقاد، مازنی) برجای گذاشت — که بعدها به شاعران مدرسه دیوان شهرت یافتند — و تأثیری که ناقد انگلیسی هازلیت بر ایشان گذاشته بود، آنها توانستند دامنه نوآوری در شعر عربی را فراخ‌تر کنند و شیوه رومانتیک خلیل مطران را در شعر معاصر پرتوان‌تر سازند.

این دگرگونی، هم در زبان شعر و واژگان آن و هم در مضامین شعر که بیشتر به موضوع‌های اجتماعی، سیاسی، وطن‌دوستی و آزادی اختصاص داشت، به‌وجود آمد. تحول مذکور، زاینده دگرگونی شرایط سیاسی، اجتماعی، فکری، و فرهنگی عصر خود بود و امری ناگهانی و غیرمنتظره نبود، بلکه در نتیجه شرایط جدید جامعه عربی پس از حمله فرانسه به مصر به‌وجود آمد تا شعر آنان فرزند دوره خود و گویای نیازهای جامعه خویش باشد.

نفوذ استعمار انگلیس و فرانسه در جهان عرب در سده نوزدهم، عامل پیدایش جنبش‌های میهن‌دوستانه (الوطنیه) و انقلاب‌های سیاسی مانند انقلاب احمد عربی پاشا در مصر و قیام ژوئن ۱۹۱۶ شریف حسین برای آزادی و استقلال شد. هرچند برخی از این انقلاب‌ها در زمان خود به شکست انجامید و یا با برنامه‌ریزی استعمار و پیوند عرب با انگلستان به بیراهه کشانده شد، این تلاش‌های سیاسی در وضعیت ادبی و بیداری سیاسی و اجتماعی جامعه نقش به‌سزایی داشت و باعث شکل‌گیری شعرهای وطنی، سیاسی و اجتماعی در دیوان‌های شاعران جهان عرب شد. بی‌تردید، آگاهی ملی و مبارزه با استعمار غرب، در زندگی ادبی

تأثیرگذار بود و زمینه فعال‌سازی جنبش‌های ادبی را فراهم کرد و این جنبش‌ها، مسائل سیاسی وطنی، اجتماعی، دینی و ادبی را فرا گرفت. انقلاب احمد عرابی پاشا در آگاهی افکار و فعال کردن قلم ادیبان، نقش غیرقابل انکاری داشت. (هداره، ۱۹۹۴م: ۲۶۸)

درواقع می‌توان گفت نفوذ استعمارگرانه غرب در جهان عرب، تأثیر پارادوکسی (متناقض‌نمای) ژرفی در میان ادیبان و اندیشمندان برجای نهاد؛ چه، از یک‌سو، آنان با تأثیرپذیری از ادبیات و اندیشه جهان غرب، به‌طور آگاهانه در جهت تحول ادبیات خویش هم در نثر و هم در شعر گام‌های بزرگی برداشتند، به‌گونه‌ای که همه جریان‌های ادبی غرب که از سده هجدهم در ادبیات غرب پدیدار شده بود، در ادبیات عرب نیز تجلی یافت و موجب رشد و کمال ادب معاصر عربی شد، و از سوی دیگر، جریحه‌دار شدن غرور ملی ملت‌های عرب‌زبان در پی حضور استعمارگرانه اروپا در کشور‌هایشان سبب شد دامنه جنبش‌های ملی - میهنی در میان اهل فکر و سیاست گسترش یابد، علاوه بر آنکه جنبه میهنی و ملی، یکی از پررنگ‌ترین مضامین شعر شاعران عصر نهضت و معاصر شد. در این دوره، شعر یکی از ابزارهای مهم بیان گرایش‌های سیاسی - اجتماعی عصر خود بود.

۲. تحولات شعر معاصر فارسی از عصر مشروطه به بعد

در این مبحث، پیش از بررسی تحولات شعر فارسی پس از عصر مشروطیت، لازم است درباره شرایط سیاسی - اجتماعی حاکم بر کشورمان پیش از این دوره سخن گفت و به‌طور مختصر عواملی را که به انقلاب مشروطیت منجر شد، بیان کرد.

دکتر زرین کوب (۱۳۷۳: ۶۳۵)، اسباب عمده تحول و تجدد را که از اوایل عصر قاجار موجبات انقلاب مشروطیت را فراهم ساخت، چنین بیان می‌کند: جنگ‌های قفقاز که با وجود مساعی عباس میرزا به شکست منتهی شد، در اواخر عهد فتحعلی‌شاه فساد سیاست و ضعف نظام دولت قاجار را برملا ساخت.

قتل قائم‌مقام فراهانی و صدارت حاجی میرزا آقاسی در عهد محمدشاه، خلل‌های بزرگی در کارها به‌وجود آورد. جوانی و خامی و خودرأیی ناصرالدین‌شاه، با عزل و قتل میرزاتقی‌خان

امیرکبیر و روی کارآمدن مفسدان و مغرضان، بر آن خلل‌ها افزود.

قضیه «هرات»، خاطره عهدنامه «گلستان» و «ترکمنچای» را تجدید کرد.

در دوره طولانی سلطنت ناصرالدین شاه، ظلم و تعدی بی‌حد حکام و والیان، فساد محاکم شرع با شیوع رشوه و اغتشاش در امور مالی، فروش منابع ثروت مملکت به اجانب و مخالفت سلطان با هرگونه فکر اصلاح، اندک اندک مشهودتر شد و این همه از عوامل عمده یأس و ملال خلایق از اوضاع و احوال ملک بود.

از سوی دیگر، مزید ارتباط با ممالک خارجه، همراه با ایجاد تلگراف و روزنامه، نهضت فرقه بابیه و پیدایش فکر اتحاد اسلام، تأسیس دارالفنون و اشاعه افکار راجع به آزادی و تجدد، رفته‌رفته موجب بیداری بعضی طباع مستعد و پرشور شد و این همه اذهان کسانی را که از فساد و اوضاع ملول و نگران بودند، به لزوم اصلاح امور و ضرورت استقرار عدل و قانون متوجه کرد. در داخل و خارج، کسانی مانند آخوندزاده و میرزاآقاخان کرمانی و ملک‌خان و دیگران، درباره مفاسد و مضار و دوام آن اوضاع، کم و بیش سخنان مؤثری گفتند و نوشتند.

سرانجام، داستان قتل ناصرالدین شاه به دست میرزارضا کرمانی پیش آمد که در پی آن، همچنان ضعف و فساد و بی‌کفایتی در کارها روی داشت.

علاوه بر این عوامل، نقش روحانیت شیعه در بیدارسازی مردم ایران در جهاد علیه روسیه، و در مبارزه با توسعه قدرت‌های اروپایی قابل ملاحظه بود، همان‌طور که در واقعه رژی و نهضت تحریم تنباکو توسط حاجی میرزا حسن شیرازی مشاهده شده، که طلیعه مبارزه روحانیت علیه قاجار و ایجاد نهضت مشروطیت بود.

درواقع، نقش اصلاح‌طلبان دینی در شرق در بیداری فکری - اجتماعی بسیار برجسته بود. یکی از بزرگ‌ترین آنان، سیدجمال‌الدین است که پیشوای اندیشه اتحاد اسلامی در سراسر اسلام بود. او علاوه بر نقش به‌سزایی که در جهان عرب در راه تحقق این هدف بزرگ داشت و در *روزنامه العروة الوثقی* همراه دیگر همفکرانش محمد عبده و رشید رضا به نشر مقالات بیداری سیاسی و اجتماعی می‌پرداخت، با سفر به ایران در دوره ناصرالدین شاه،

تأثیر خویش را در بیان اصلاح‌طلبان دینی ایران برجای نهاد. شخصیت قوی و اندیشه استوار او، میرزاحسن شیرازی و میرزاحسن شیرازی را با خود همراه کرده بود. ادوارد براون (۱۳۸۰: ۳۳) می‌نویسد:

سیدمحمدرشید — سردبیر المنار — سه سند قابل توجه از قلم سیدجمال‌الدین را منتشر ساخته است که این سه به‌نحوی برجسته ماهیت و میزان نفوذی را که وی بر روند رخدادهای ایران — که در بخش‌های بعدی خواهد آمد — داشته است، ترسیم می‌کند. نخستین سند، نامه‌ای است به حاجی میرزاحسن شیرازی — از مجتهدین بزرگ سامره — و همین نامه بود که آن روحانی بزرگ را به اقدام در زمینه «امتیاز تنباکو» واداشت و موجب شد نخستین گام درجهت همبستگی روحانیت قدرتمند ایران با حزب مردمی و ملی‌گرا برداشته شود. [متن نامه که باید پس از اخراج سیدجمال‌الدین در ۱۸۹۱ از ایران نوشته شده باشد، در بیداری ایرانیان، صفحات ۱۰۸ به بعد، درج شده است. فتوای مجتهد که تمامی مؤمنان را به منع استعمال تنباکو تا لغو امتیاز فرمان داد، در اوایل دسامبر آن سال صادر شد؛ اما شورش علیه امتیاز، قبلاً در ماه ژوئن شدت گرفته بود. متن این فتوا در صفحه ۱۶ بیداری ایرانیان آمده است. (همانجا، حاشیه)].

براون (۱۳۸۰: ۳۸) می‌نویسد:

درواقع، امید و انتظار سیدجمال‌الدین بیهوده نبود؛ زیرا به‌ظاهر، همین نامه، مجتهد بزرگ، حاجی میرزاحسن شیرازی را به صدور فتوای تحریم تنباکو تا لغو امتیاز منفور واداشت. این فتوا بود که به خشم و نفرت مردم، تقدس مذهبی بخشید و توان غلبه بر شاه، امین‌السلطان، دولت‌های خارجی و صاحبان امتیاز را به آن عطا کرد. ازجمله تیاع غایی این رخدادها، قتل ناصرالدین شاه و امین‌السلطان، خواست موفقیت‌آمیز قانون اساسی بود که تنها درپرتو وحدت روحانیت و مردم میسر شد. (متن نامه سیدمجتهد، در ص ۳۸-۳۳ کتاب ذکر شده است.)

«مشروطه» به‌معنای «حکومت قانونی»، برگردان واژه فرانسوی «کنستی‌توسیون»^۱ است که وارد زبان‌های فارسی و عربی شد و به‌مفهوم برابری حقوق افراد، آزادی عقیده و حکومت مردم بر مردم و مبتنی بر قانون است. این واژه و مفهوم آن، به‌دنبال ارتباط شرقیان با جهان عرب در جهان غرب و ایران مورد توجه روشنفکران و آزاداندیشان قرار گرفت. رشد

عوامل دیگر روشنفکری همچون روزنامه‌ها، مدرسه و اندیشه‌های روشنفکرانه افرادی مانند آخوندزاده، کرمانی و طالبوف، زمینه‌ساز این جریان فکری - اجتماعی شد که در نهایت، در سال ۱۲۸۴ هـ. ش. / ۱۳۲۳ هـ. ق. به صدور فرمان مشروطیت در ایران انجامید. براون (۱۳۸۰: ۱۸-۱۹)، پس از توضیح واژه «مشروطه» و تناقض موجود میان واژه‌های «دولت» و «ملت» در ایران، می‌نویسد:

من شخصا برآنم که اگر پادشاهان اخیر ایران حتی تا حدودی از خود میهن‌پرستی، عدالت یا دوراندیشی نشان داده بودند، درخواست یک حکومت مردمی اصولاً، یا به هر روی، در زمان ما مطرح نمی‌شد. ایرانیان هرگز علیه شاه‌اسماعیل، شاه‌عباس کبیر یا کریم‌خان قیام نکرده‌اند. ایشان آنگاه درخواست مشارکت در حکومت کشور را مطرح کردند که متقاعد شدند سرزمینشان مورد تحقیر بیگانه قرار گرفته، منافع آن به ثمن‌بخس فروخته شده و موجودیتشان به‌عنوان یک ملت در معرض خطر نابودی قرار گرفته است... به گمان من، در مبارزه مردم ایران با سیاست‌های انگلیسی خود ما، عزم راسخ و واقعیت بیشتری وجود داشته است. در سراسر مبارزه، ایرانیان آگاهانه برای موجودیت خود به‌عنوان یک «ملت» جنگیده‌اند و بدین لحاظ حزب مشروطه یا مردمی را به‌درستی می‌توان «ملی‌گری»^۱ نامید. ... نکته اصلی که می‌خواهم بر آن تأکید کنم، این است که در ایران آن حزبی که واژگان گوناگون «ملی‌گرا»، «مشروطه‌خواه» و «مردمی»^۲ نامیده می‌شود، اساساً حزبی میهن‌پرست و خواستار پیشرفت، آزادی، تساهل و برتر از همه، استقلال ملی و «ایران برای ایرانی» است و وجود آن، چنان که در صفحات بعدی مطرح خواهد شد، معلول سیاست کوتاه‌بینانه، خودخواهانه و غیروطن‌پرستانه‌ای است که ناصرالدین شاه، تحت نفوذ زیانبار امین‌السلطان، پیشه کرد و کماکان توسط نوه‌اش محمدعلی‌شاه دنبال شد.

وضعیت اجتماعی و ادبی شعر پارسی ایران پیش از عصر مشروطیت با وضعیت فکری و ادبی و اجتماعی شعر عربی در عصر انحطاط مشابهت فراوانی دارد، به‌گونه‌ای که شعر هر دو زبان، فقر معنی و ضعف اندیشه داشت و تهی از هرگونه نوآوری و خلاقیت ادبی بود. این امر، تابع وضعیت اجتماعی حاکم بر هر دو ادبیات است و این تأییدی بر نظریه ادبی باختین است، مبنی بر اجتماعی‌بودن زبان. به‌اعتقاد باختین، «هر اثر ادبی ذاتاً و به‌طور ناخودآگاه اجتماعی است.» (کریمی حکاک، ۱۳۸۴: ۳۲)

1. nationalist

2. popular

سرآغاز تحول شعری در ایران، در دوره کریم‌خان زند است که گروهی بر آن شدند سبک هندی را به سبک عراقی تبدیل کنند و در دوره فتحعلی‌شاه قاجار نیز گروه دیگری که رئیس آنها فتحعلی‌خان صبا بود، سبک عراقی را به سبک خراسانی تبدیل کردند. (بهار، ۱۳۷۵: ج ۳، ص ۳۴۸)

دکتر شفیعی کدکنی (۱۳۸۰ الف: ۱۹)، دوره پیش از مشروطیت را «عصر مدیحه‌های مکرر» نام نهاده است. او شاهکارهای صبا کاشانی، سروش اصفهانی و قآنی را همان مدیحه‌های حاکم بر سده‌های پنجم و ششم ادبیات درباره زبان پارسی دانسته که پس از هشتصد سال تکرار شده و در حقیقت در این دوره، کاریکاتور آن مدیحه‌ها تکرار شده است (همان، ص ۲۰). درواقع شعر در این زمان بیشتر جنبه درباری داشته است.

شعر این دوره، شامل مقداری پند و اندرز است که این اندرزها از نوع همان پند و اندرزهایی است که در کتاب *الحکمة/الخالده* (جاودان خرد) ابن مسکویه وجود دارد؛ یعنی برداشت انسان این دوره از اخلاق و زندگی، همان برداشت انسان عصر ساسانی است و حتی نوع اندرزها نیز همانند است، با این تفاوت که اندرزهای عصر ساسانی با نوعی ژرفاندیشی اجتماعی و تأمل فلسفی همراه است و پندها و اندرزهای این دوره سخنان کلیشه‌ای و بی‌تأثیر است. (همان، ص ۲۲)

از دیگر ویژگی‌های شعر عصر پیش از مشروطه، تهی‌بودن شاعران این دوره از تجربه شخصی و بازتاب آن در شعرشان بود، به‌گونه‌ای که این شعرها، تقلیدی از دوره‌های پیشین و فاقد هرگونه فردیت و هویتی بود که به‌تعبیر دکتر شفیعی در شعر این شعرا ناشار حتی یک لحظه شخصی هم تجربه و ثبت نشده است (همان، ص ۲۳). همچنین، شعر این دوره به‌لحاظ تکنیک (زبان، موسیقی، تخیل و شکل و فرم) قابل توجه نبود (همان، ص ۲۷) و به‌لحاظ نحو زبان نیز همان زبان شعر دوره غزنوی و سلجوقی بود. (همان، ص ۳۰)

شعر عصر پیش از دوره مشروطیت کاملاً متأثر از رکود و ایستایی شرایط اجتماعی آن روزگار بود، و درپی تغییر تدریجی و لاک‌پشت‌وار این زمان شعر نیز دگرگون شد. از آغاز عصر قاجار، رفته‌رفته شرایطی فراهم شد که زمینه جذب فرهنگ جدید را در بستر زمان

فراهم ساخت و پایه تحول شعر فارسی شد. از زمان سلطنت فتحعلی‌شاه، ایرانیان به تدریج با اروپای جدید و مظاهر آن آشنا شدند و این آشنایی و تأثیرپذیری در دوره ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه به فرازناهی خود رسید.

درواقع، از این زمان به بعد است که عوامل گوناگونی همچون تأسیس نخستین روزنامه به نام *وقایع/تفاهیه* (۱۸۵۰) و تأسیس مدرسه دارالفنون (۱۸۵۱) و آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم ایران به دنبال قراردادهای سیاه گلستان و ترکمنچای روس با ایران در سال‌های ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ و ازدست‌رفتن بخشی از سرزمین ایران به سبب بی‌کفایتی و بی‌مقداری شاهان قاجار، بیدارگری‌های اصلاح‌طلب بزرگ دینی - اجتماعی سیدجمال‌الدین اسدآبادی و اعزام دانشجو به خارج از کشور از دوره عباس‌میرزا و قائم‌مقام فراهانی (۱۸۵۸)، موجبات بیداری سیاسی - اجتماعی ملت ایران را فراهم آورد و به دنبال آن، تحول ادبی نیز در شعر پارسی پدیدار شد؛ چه، دگرگونی ادبی، زاییده دگرگونی سیاسی - اجتماعی و فکری آن ملت است. رفت و آمد پیاپی اروپاییان به دربار قاجار و به‌ویژه دربار عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، موجب رواج زبان‌های مختلف اروپایی شد و از نخستین گام‌هایی که در این دوره برداشته شد، آن بود که معلمانی از فرانسه و انگلیس برای تنظیم قشون و تعلیم فنون نظامی استخدام شدند. در سال ۱۲۲۶ هـ. ق، دو دانشجو و در سال ۱۲۳۰ هـ. ق، ۵ نفر برای تحصیل به انگلیس اعزام شدند؛ که یکی از آنها، میرزا صالح شیرازی بود که نخستین چاپخانه را در ایران به راه انداخت و روزنامه منتشر کرد. در دوره صدارت قائم‌مقام اول و دوم، در دوره ناصرالدین‌شاه، جنبش ترجمه کمال یافت. تعدادی از کتاب‌های اروپایی به فارسی ترجمه شد؛ که علاوه بر کتاب‌های نظامی، نوشته‌های تاریخی، جغرافیایی و ادبی و سفرنامه‌ها را شامل می‌شد. میرزاتقی‌خان امیرکبیر در برخورد با افکار غرب و عوامل متعدد آن، برخلاف گذشتگان، بسیار تعمق می‌کرد. او مظاهر سازنده غرب را تأیید کرد و در ترویج آن کوشید. امیرکبیر علاوه بر استقرار امنیت و تقویت بنیه اقتصادی کشور، به احداث کارخانه‌ها و تأسیس دارالفنون و نشر علم جدید و استخدام استادان اروپایی، ترجمه و ترویج انتشار کتاب‌های علمی، ایجاد روزنامه، ترویج ساده‌نویسی، بنای بیمارستان، تلقیح عمومی آبله، ترویج صنایع جدید،

استخراج معادن، توسعه کشاورزی و آبرسانی و گسترش تجارت داخلی و خارجی همت گماشت. (خاتمی، بی تا: ۶۸۶۹)

تحول شعر در هر زبان، باتوجه به ضرورت تحول ادبی و نیازهای فضای جدید اجتماعی تحقق می‌یابد. درواقع، شعر هر دوره با زمینه‌های اجتماعی خود پیوندی ناگسستنی دارد و تحول شعر و زبان ادبی، فرایندی اجتماعی است. بنا به نظر باختین، «هر اثر ادبی ذاتا و به‌طور ناخودآگاه اجتماعی است». باختین در شعر، به‌عنوان شکلی از گفت‌وگو اجتماعی، پیشاپیش هم سخن و هم طرف گفت‌وگو را فرض می‌گیرد. همان‌گونه که یک گفت‌وگو معین در بافت اجتماعی دگرگون‌شونده‌ای توسعه می‌یابد و مقتضیات خاص ناشی از آن موقعیت را می‌پذیرد (کریمی حکاک، ۱۳۸۴: ۳۲)، این واقعیت که زبان مبنایی اجتماعی دارد، تلویحا به وجود بیرونی و گذشته جهان اشاره دارد که در ضمیر شاعر شکل گرفته و خودش وجودی اجتماعی است. بخش عمده‌ای از شعر و بیشتر محصولات فرهنگی دیگر ماهیتی اجتماعی دارد و از بیرون متن به آن راه یافته است. (همان، ص ۳۳)

در بحث پیرامون پدیده تحول ادبی، همیشه با موضوع ثابت و متحول و یا قدیم و جدید مواجه هستیم که به‌شکل نوعی ستیز میان سنت‌گرایان و نوگرایان خودنمایی می‌کند.

در آغاز تحول ادبی، تجدد و سنت در کنار هم قرار دارند و شعر جدید، آمیزه‌ای از نو و کهن است؛ به‌ویژه در قالب و فرم، شیوه کهن بر شعر تسلط کامل دارد و تنها در حیطه مضمون و محتوا است که تجدد و نوآوری به شکل راه می‌یابد و بنا به بررسی‌های نشانه‌شناسی و معنایی، به‌راحتی به این مضامین جدید می‌توان راه یافت. البته توازن میان سنت و نوگرایی در این پیوند دگرگون می‌شود و به‌تدریج به همان مقداری که تمایزهای مضمونی بر متن شعر غلبه می‌کند و زبان شعر را نیز زیر تأثیر خویش قرار می‌دهد، شیوه کهن در زبان شعر کنار گذاشته می‌شود و تمایل به نوشتن شعر و عناصر نو با فرهنگ روزگار خویش هماهنگی می‌یابد و با آن یکی می‌شود. یوری لوتمان این تحول را از راه علم دلالت و معنی‌شناسی به‌صورت درزمانی (نه همزمانی) توضیح می‌دهد. او فرایندی را شرح می‌دهد که نظام‌های دلالت و معنای هنری از طریق آن تحول می‌یابد. لوتمان در انتزاعی‌ترین سطح

مفهوم‌پردازی، شعر را به‌عنوان یک نظام نشانه‌شناختی «اولیه» در نظر می‌گیرد که بر یک نظام نشانه‌شناختی «ثانویه»، یعنی زبان، بنا شده است. (همان، ص ۳۴)

آنگاه که به توصیف پدیده‌های پیچیده ارتباطی مثل شعر از دیدگاه همزمانی نگاه می‌شود، زائد و بدون توصیف به‌نظر می‌آید؛ اما از دیدگاه «در زمانی» (در طول زمان) می‌توان آنها را به‌عنوان پشتوانه و ذخیره ساختاری نظام ادبی مورد بررسی در نظر آورد. این اصطلاح را لوتمان به عناصر یا پدیده‌هایی در درون هر نظام اطلاق می‌کند که آن نظام را قادر می‌سازند تغییر کند و در عین حال، همچنان تمامیت خود را حفظ کند. [از این‌رو، تصویر] کلیشه‌ای شعر کلاسیک فارسی که برخی از روشنفکران ایران در سده نوزدهم عرضه کردند، در واقع این شعر را غیرطبیعی، غیرقابل درک و نامربوط نشان می‌داد. چنین توصیف‌هایی سرانجام به این نظریه منجر شد که شعر باید به‌شکل اساسی و بنیادین تغییر کند. این استنباط، شاعران ایرانی اوایل سده بیستم را متقاعد کرد که سعی کنند سازوکارهای اصلی سنت شعر کهن را که بدین‌سان توصیف شده بود، دگرگون کنند، در آن توسع قایل شوند و از انعطاف‌ناپذیری آن بکاهند یا تغییرات دیگری در آن ایجاد کنند. (همان، ص ۳۵)

درواقع، در ستیز میان کهن و نو و یا تعامل آنها با هم (نوعی دوسویگی درونی میان ثابت و متحول) در شرایط اجتماعی جدید، هرچند مضامین و محتوای جدید در قالب کهن سروده می‌شود، عدم تناسب زبان کهن برای این مفاهیم و مضامین به پیدایش زبان ادبی نو منجر می‌شود؛ همچنان که در شعر عصر مشروطه رخ داد. لوتمان معتقد است که «در دوسویگی، نشانه‌ای است از جهش پویا که به‌زودی فرا خواهد رسید». (همان، ص ۴۶)

ضوابط معاصر برای ارزیابی آثار نوین ادبی، به‌منزله شالوده و اساس‌اند. از دیدگاه بسط و ظهور، همیشه نوعی همانندی یا ارتباط درونی زمان‌بندی شده میان توالی ضوابط و آثار ادبی وجود دارد. با وجود این، تشخیص و تطبیق این دو توالی همیشه ممکن نیست؛ نوعی تناقض پویا^۱ که آثار ادبی تنوع و گسترده خود را وامدار آن است، ممکن است میان «اثر» و «ضابطه» وجود داشته باشد. این جذب و گریز^۱ [یا تلازم و عدم آن] وقتی قابل مشاهده است که بسط ادبی از ذوق ادبی پیشی گیرد، و یا برعکس، آنگاه که منتقدان ادبی، به‌عنوان

1. dynamic antiomy

حاملان ضوابط، موازینی مطرح کنند که بعدها در یک اثر ادبی نمود پیدا کند. این امر همچنین آنگاه قابل مشاهده است که در قلمرو نظریه‌پردازی ادبی ضابطه‌ای مطرح شود، ولی مصداقی خارجی در آن زمینه متحقق نشود. (شکیب، ۱۳۸۱ ش. : ۱۸۰-۱۷۹)

شاعران عصر مشروطه، تجدد و نوآوری را در درجه نخست مسئله‌ای مربوط به محتوا و موضوع می‌انگاشتند، تا مسئله‌ای صوری و سبک‌شناختی که در آن به قالب و فرم توجه می‌شود. گرچه قصیده‌های وطنی و شعرهای سیاسی دوره مشروطه (= اوایل سده بیستم) درحقیقت قصیده و غزل بود، سراینده‌گان این شعرها اساساً شعر خویش را متمایز از آثار کهن می‌دانستند. (کریمی حکاک، ۱۳۸۴: ۴۶-۴۵)

پس از عصر مشروطه، شعر پارسی به‌عنوان تابعی از رخدادهای سیاسی - اجتماعی، از شعر درباری و مدیحه‌سرایی به شعری تبدیل شد که در خدمت مردم و میهن بود و دیدگاه‌های اجتماعی وطنی - سیاسی شاعران را بیان می‌کرد و موضوع آن به‌طور بنیادین با موضوع شعر کهن پارسی تفاوت داشت. هرچند فرم و قالب زبان همان شکل شعر کهن بود و در آن زمان هیچ‌گونه تمایلی به دگرگونی وجود نداشت، در گذر زمان این نیاز نیز از سوی شاعران احساس شد. این امر ابتدا ممکن نبود و هنوز جامعه ادبی آمادگی تحول در فرم و قالب را نداشت؛ چه، در آغاز، شعر باید آینه بیداری‌های فکری - سیاسی و اجتماعی باشد و نقش خود را در این تحولات عملی سازد، و از دربار امیران و حاکمان و شاهان به خانه‌های مردم و کوچه و بازار پا بگذارد. به‌علاوه، امکان کناره‌نهادن فرم و قالب کهن که سده‌های متمادی بر شعر فارسی حاکم بود، به‌یکباره وجود نداشت و این تحول باید زمانی رخ می‌داد که شاعران نیاز به آن را به‌طور جدی احساس می‌کردند و این امر نزد آنان به یک ضرورت ادبی تبدیل می‌شد؛ همچنان‌که به‌تدریج این اتفاق افتاد و نخستین نشانه‌های آن در شعر عشقی تجلی یافت. شاید رواج نسبی تصنیف‌های عارف که با توجه به اجرای دلکش آن از سوی شاعر و استقبال فراوان مردم از آن و نقشی که این‌گونه شعر ساده‌هجایی در بیدارسازی عامه مردم داشت، در پیدایش این تحول بی‌تأثیر نبوده باشد.

شعر عصر مشروطیت، مضامین و ویژگی‌هایی داشت که تا پیش از آن در شعر فارسی وجود نداشت. این مضامین نو عبارت بودند از: میهن‌دوستی، آزادی‌خواهی، نقد اجتماعی، توجه به مسئله و آموزش زنان، توجه به ادبیات طبقه زحمتکشان، سرایش شعر سیاسی - اجتماعی، تجلی جلوه‌های فرهنگ و صنعت غرب - جلوه‌های مادی (مثل صنعت) و معنوی (مثل الحاد) - در شعر دوره مشروطه، راهیابی واژه‌های عربی به ادب مشروطه و سرایت زبان کوچه و بازار به این ادبیات، تبدیل ادبیات درباری به ادبیات مردمی و رواج نسبی تصنیف، به سبب رهایی شعر از دربار، توجه به شعر مردمی و وطنی و استقبال مردم از این نوع شعر و رویکرد به شعر طنز برای بیان انتقادهای سیاسی و اجتماعی.

شعر نوین ایران از نظر کلی به شعر انقلابی و سیاسی و شعر میهنی و اجتماعی تقسیم می‌شود. شعرهای نخستین دوره مشروطیت، بیشتر انقلابی و سیاسی است و به منظور برانگیختن مردم ضدّ اصول استبداد و لزوم مبارزه با نفوذ نامشروع خارجی سروده شد که در آن زمان، مقصود، نفوذ روسیه تزاری و انگلستان بود. از جمله این شاعران می‌توان از سیداشرف‌الدین گیلانی، ملک‌الشعراى بهار، میرزاده عشقی، فرخی یزدی، ابوالقاسم عارف و پروین اعتصامی نام برد. (رضازاده شفق، ۱۳۵۲: ۶۲۹)

در بحث از شعرهای انقلابی نباید جنبه‌های مهم ملی و وطنی آن را فراموش کرد؛ زیرا بیشتر شاعران این دوره انقلاب، قصاید و غزلیات هیجان‌آور و شورانگیز در راه بیداری و تقویت احساسات ملی و وطنی سرودند و در تقویت روح میهن‌دوستی، خدمتی برجسته انجام دادند. (همان، ص ۶۳۰)

۳. اشتراکات ادبی در شعر فارسی پس از عصر مشروطه و شعر عربی پس از عصر نهضت

تحولات شعر فارسی و عربی، با توجه به اشتراک شرایط فکری - فرهنگی و اجتماعی در یکی دو سده اخیر، تقریباً صورتی مشابه داشته است. هم در ایران، تحت تأثیر شرایط جدید اجتماعی عصر بازگشت - که رهایی شعر از سبک هندی و ویژگی‌های آن و بازگشت به

شعر کهن پارسی، الگوی شاعران شد - و سپس تحت تأثیر شرایط سیاسی - اجتماعی در عصر مشروطیت، و هم در جهان عرب، پس از ارتباط مصریان با فرهنگ غرب و تحولات اجتماعی جدید - که رهایی شعر از ویژگی‌های عصر انحطاط (فترت) و بازگشت به شعر کهن (عصر عباسی) مورد توجه شاعران قرار گرفت - وضع ادبیات متحول شد. این تحول، هم به دلیل فرم و شکل بیان بود، و هم به سبب مضمون و محتوا. از این رو، با تفاوت‌هایی اندک، تحولات هر دو شعر یکسان است. این اشتراکات در اینجا توضیح داده می‌شود.

در این دوره‌ها، شعر فارسی و عربی، هر دو به لحاظ محتوا و مضمون شعری دچار رکود و فقری دامن‌گستر شده بودند؛ اما پس از این دوره، در ادبیات هر دو ملت، به ویژه در شعر آنان، تحولات عمیق و فراگیر محتوایی رخ داد که بیش از همه، مضامین سیاسی، فکری، اجتماعی، ملی و میهنی مورد توجه شاعران هر دو ملت قرار گرفت. بنا به نظر استاد دکتر شفیعی کدکنی (۱۳۸۰ ب: ۱۵)، آب در ظروف مرتبط در یک سطح قرار می‌گیرد. آنچه در این صدساله در شعر عرب اتفاق افتاده، عینا در شعر فارسی نیز روی داده است، با تفاوت‌های مختصری که برخاسته از شرایط متفاوت فرهنگ‌ها و ساختارهای حیات دو قوم است.

بخشی از این تحول، تابع شرایط جدید فکری و اجتماعی هر دو ملت است که در جهان عرب، این تحول با آشنایی و ارتباط مردم مصر و لبنان با کشورهای غربی انجام گرفت. در کشور ما نیز تحول برخاسته از دگرگونی‌های اجتماعی و فکری زمان بازگشت و به ویژه در بحث مربوط به تحقیق ما از بیداری فکری - اجتماعی عصر نهضت مشروطیت به بعد روی داده که بخشی از این روشنگری‌ها نیز در نتیجه مسافرت رجال این دوره به کشورهای غربی و نیز آشنایی شاعران و ادیبان با تفکر و ادب غربی بوده است. در این میان، آشنایی با زبان‌های اروپایی و ترجمه ادبیات غربی به زبان‌های فارسی و عربی، یکی از مهم‌ترین عواملی است که در بیداری اجتماعی مردم هر دو ملت و تحول ادبیات آنان مؤثر بوده است. دکتر شفیعی کدکنی (همان، ص ۲۹) در این زمینه چنین می‌گوید:

از روزی که شاعران پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم به ترجمه منظوم فابل‌های لافونتین پرداختند، تا امروز که تجربه‌های الیوت، لورکا، سن ژون پرس در شعر فارسی

و عربی حضور آشکار خود را به‌ثبت رسانده، شعر فارسی و عربی صدوهشتاد درجه تغییر ماهیت داده است.

درواقع، عوامل تحول ادبی ایران و عرب را می‌توان چنین تبیین کرد: نفوذ غرب در شرق (غلبه فرانسه بر کشور مصر، چیرگی روس بر ایران و غلبه فرانسه و انگلیس بر هند)، اندیشه پیشرفت و ترقی را در میان شرقیان به‌وجود آورد. درحقیقت، غلبه غرب بر شرق، برابر بود با غلبه علم و صنعت.

عثمانی که حاکمیت بر کشور مصر را با دست‌نشانده‌گی ممالیک برعهده داشت، رو به ضعف و نابودی نهاده بود، و در کشور ما نیز شاهان بی‌کفایت قاجار برسر کار بودند که برای هوس‌ها و خواسته‌های حقیرانه خویش با بی‌حمیتی تمام بر سر خاک ایران و همه منافع آن با بیگانگان معامله می‌کردند.

استاد عبدالحسین زرین‌کوب (۱۳۷۳: ۶۲۰) در این باره چنین می‌گوید:

فتحعلی‌شاه و فرزندانش که حکومت ایران همه جا در دست آنها بود، در مملکت نه به چشم یک وطن که باید آن را دوست داشت و حفظ کرد، بلکه به دیده یک ملک اجاره‌ای که مدت اجاره‌اش نامعلوم است و باید هرچه ممکن است از آن بهره بیشتر برد، نگاه می‌کردند.

این طرز تفکر در عهدنامه ترکمنچای و در امتیازهای متعددی که در عصر ناصری و بعد از آن به اتباع خارجه واگذار شد، به‌چشم می‌خورد. چیرگی غرب بر شرق، عامل فراهم‌سازی ارتباط شرق با غرب شد و شرقیان دریافتند که باید اسباب پیشرفت و آزادی خویش را فراهم سازند؛ چه، غرب به‌سبب برتری در علم و صنعت بر آنان چیره شده است. دکتر زرین‌کوب می‌گوید:

هم در ایران و هم در مصر، با سعی در غربی‌کردن تنظیمات سیاه، شروع به اعزام طالبان فنون و علوم به اروپا و ایجاد چاپخانه در تبریز و تهران کردند. در ایران نیز مثل عثمانی و مصر، راه عرب به‌مثابه یک دریچه ترقی و نجات واقعی مورد نظر گشت. فکر آزادی هم که با انعکاس شیپور انقلاب فرانسه و مخصوصا با ورود سربازان بناپارت به مصر وارد شرق شد، تاحدی به‌وسیله امثال شیخ رفاعة طهطاوی مصری و صادق رفعت‌پاشای ترک که هر یک سالی چند در اروپا — اولی در پاریس (۱۸۳۲-۱۸۲۶) و دومی در وین اتریش

(۱۸۳۷) — به‌سر برده بودند، نشر و اشاعه یافت. آثار این هر دو، مقارن اوایل صدارت حاجی‌میرزا آقاسی منتشر شد. نزد هر دوی آنان، مفهوم «حریت» — که از نظر آنان، منشأی همه پیشرفت‌های غرب به حساب می‌آمد — عبارت بود از چیزی نظیر مفهوم عدل و انصاف در اخلاق شرقی. (همان، ص ۶۲۳-۶۲۴)

در درجه نخست، توجه هر دو ملت به موضوع اندیشه معطوف شده بود و شاید بتوان گفت این امر تابع تحولات اجتماعی بود، که نیاز به مضمون‌های سیاسی، وطنی (ملی)، فکری، مردمی و اجتماعی مثل حقوق زنان، آزادی زنان و... را می‌طلبید. بعداً این تحول به قالب‌های شعری نیز کشیده شد و موجبات تحول در قالب شعر و پیدایش شعر مرسل و شعر سپید و شعر نو را فراهم ساخت.

در آغاز، شاعران می‌کوشیدند مضامین جدید خویش را در قالب‌های کهن ادبی بیان کنند. شاعران نو کلاسیک عرب همگی از این زبان شعری پیروی می‌کنند و در قالب شعر بیشتر تابع شعر قدما و بزرگان عصر عباسی هستند؛ که در اینجا به نمونه‌های آنها در شعر شوقی، حافظ ابراهیم و بارودی اشاره خواهد شد.

در آغاز مشروطیت نیز در شعر فارسی، سعی در حفظ نظام شعر کهن پارسی بود؛ زیرا حاکمیت نظام شعر کهن بر شاعران هر دو زبان، چنان قدرتمند بود که امکان به یکباره کناره‌نهادن سبک ادبی کلاسیک و جدایی از حاکمیت زبان شعری کهن را تقریباً ناممکن می‌ساخت.

در نتیجه تحولات شعر در عصر نهضت مشروطیت ایران و عصر نهضت ادب عربی، هرچند پاس‌داشت قالب کهن شعر امری اجتناب‌ناپذیر بود، با گذر زمان، تحول عمیق زبان شعر ضروری شد و مسئله ضرورت تغییر قالب شعر و کم‌وزیاد کردن تفعله‌ها برای رعایت وحدت موضوع در شعر و رویکرد به وحدت درونی شعر و بیان دقیق اندیشه و عقلانیت شاعر در شعر خویش، بدون الزام به پایبندی به رعایت تساوی ارکان عروضی شعر، مهم و لازم تلقی شد و تجربه‌های هر دو زبان به صورت ناپخته در این مسئله آغاز شد و در نهایت به پیدایش شعر نو انجامید که در جای خود به تفصیل درباره چگونگی تکوین و پذیرش آن در هر دو زبان بحث خواهیم کرد. سرانجام همه دریافتند که زبان شاعر باید گویای جریان سیال

اندیشه او باشد و شاعر به راحتی بتواند تمامی عواطف و احساسات خویش را بیان کند، و برای این نوع زبان شاعرانه نیازی به بهره‌گیری از زبانی آکنده از صنعت و بلاغت نبود. در واقع، شرایط پیش از نوگرایی ادبی در دو ادبیات فارسی و عربی کاملاً شبیه هم است. در ادبیات فارسی پیش از عصر بازگشت، سبک هندی و سخن‌پردازی‌های باریک‌اندیشانه این سبک بر ادبیات فارسی حاکمیت داشت که از دوره کریم‌خان زند سبک ادبی به تقلید از سبک شعر کهن پارسی روی آورده بود. در عصر بازگشت نیز سبک عراقی جای خود را به سبک خراسانی داد؛ اما اساساً در ادبیات، تصنع و تکلف لفظی و فقر معنایی حاکم بود. در عصر مشروطه نیز در واقع همان ویژگی‌های شعر کهن پارسی بر ادبیات حاکم بود. این همان چیزی است که در عصر انحطاط ادب عربی، یعنی در دوره پس از سقوط حکومت بنی عباس تا پیش از نهضت، بر ادب عربی حاکم بود؛ غرق شدن در محسنات لفظی، سرایش شعرهای بدیعیه، تصنع و تکلف لفظی، تکرار مضامین شعر شاعران پیشین و شرح‌نویسی و تلخیص‌نویسی و تهی‌بودن از هرگونه اندیشه نو و معنی ارزشمند.

عواملی که موجب تحول ادبیات شد، در هر دو ادبیات همسان است:

در ادب فارسی و عربی، به دنبال بیداری سیاسی مردم ایران در پی بی‌کفایتی سلسله قاجار و ازدست‌رفتن بخش‌هایی از خاک ایران در معاهده‌های گلستان و ترکمنچای و در جهان عرب به دنبال نفوذ استعمارگران در کشورهای عربی مثل مصر و سوریه و رشد آگاهی اجتماعی و فکری در پی آشنایی تدریجی این ملت‌ها با جهان غرب و تأثیرپذیری از اندیشه، فرهنگ و جلوه‌های تمدن و تفکر غربی و بهره‌گیری از جلوه‌های زندگی غربی، که در مرحله نخست جنبه تقلیدی محض داشت و به تدریج به نوعی جذب فرهنگی و تأثیرپذیری فکری تبدیل شد، زمینه‌های این تحول و جنبش فکری، اجتماعی و سیاسی فراهم آمد. سرآغاز این عوامل نیز اعزام دانشجویان ایرانی و عرب به اروپا و به‌کارگیری کم و بیش استادان اروپایی در مراکز آموزشی شرق بود و نهضت ترجمه آثار غربیان، تألیف آثار ادبی - اجتماعی پس از آشنایی با تفکر غربیان، صنعت چاپ، مطبوعات، تأسیس مدرسه، دانشگاه و بیدارگری اصلاح‌طلبان دینی - اجتماعی، عوامل مشترکی است که این خیزش ادبی ایرانیان و تازیان

نقش بنیادین داشت. در اصل، تحول ادبی به وجود آمده، زاینده بیداری سیاسی - اجتماعی - فکری این ملت‌ها بود. علاوه بر این، جلوه‌های این تحول در ادبیات و دگرگونی مضمون‌ها و موضوع‌های ادبی آنها نیز کاملاً یکسان بوده است.

برخی از این اشتراکات را در موضوع‌های آزادی، میهن‌دوستی، سیاسی، اجتماعی، آموزش زنان، شعر مردم‌گرا، شعر رنجبران و کارگران و تهیدستان... می‌توان مشاهده کرد؛ که در صفحه‌های قبل به تفصیل درباره این موضوع‌ها و نمونه‌های شعری آن بحث شده است.

نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر، در سه بخش، عواملی که در حدود دو قرن اخیر به تحول ادبی - فکری در دو کشور ایران و مصر منجر شده است، بررسی و با ذکر این عوامل - که تقریباً شبیه‌هم‌اند - تأثیر این پدیده‌ها در شعر هر دو ملت توضیح داده شد. تحولات پدیدآمده در شعر عربی و فارسی نیز با هم تشابه فراوان دارند که این امر به سبب نزدیکی فکری - فرهنگی و مشابهت وضعیت سیاسی و اجتماعی آنها بوده است؛ زیرا عوامل مشترکی در این خیزش ادبی ایرانیان و تازیان نقش بنیادین داشته و دگرگونی‌های ادبی پدیدآمده در ادبیات این دوره‌ها نزد هر دو ملت، زاینده بیداری سیاسی - اجتماعی و فکری این ملت‌ها بوده است. جلوه این تحول و دگرگونی در مضمون شعر و موضوع ادبیات هر دو ملت یکسان است.

کتابنامه

- براون، ادوارد. ۱۳۸۰. *انقلاب مشروطیت ایران*. ترجمه مه‌ری قزوینی. چاپ دوم. تهران: کویر.
- بهار، محمدتقی. ۱۳۷۵. *سبک‌شناسی*. چاپ هشتم. تهران: امیرکبیر.
- خاتمی، محمد. بی‌تا. *زمینه‌های خیزش مشروطه*. چاپ اول. تهران: پایا.
- خسروی، زهرا. ۱۳۸۴. *تاریخ ادب‌العربی‌الحدیث*. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران مرکزی.
- رضازاده شفق، صادق. ۱۳۵۲. *تاریخ ادبیات ایران*. شیراز: دانشگاه پهلوی.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۳. *نقد ادبی*. چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۸۰ الف. *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*. چاپ اول. تهران:

سخن.

_____ . ۱۳۸۰ ب. شعر معاصر عرب. چاپ دوم. تهران.

شکیب، محمود. بهار ۱۳۸۱. «روند شکل‌گیری شعر آزاد در زبان عربی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

ضیف، شوقی. ۱۹۶۰ م. الفن و مذاهبه فی شعرالعربی. چاپ چهارم. مصر: دارالمعارف.

_____ . ۱۹۷۹ م. الادب العربی المعاصر فی مصر. چاپ هفتم. مصر: دارالمعارف.

عنایت، حمید. ۱۳۷۶. سیری در اندیشه سیاسی عرب. چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر.

فاخوری، حنا. ۱۹۹۱ م. الموجز فی الادب العربی و تاریخه. بیروت: دارالحیل.

کریمی حکاک، احمد. ۱۳۸۴. طلوع تجدید در شعر فارسی. ترجمه مسعود جعفری. چاپ اول. تهران: مروارید.

مطران، خلیل. بی‌تا. دیوان الخلیل. بیروت: دار مارون عبود.

هداره، محمد مصطفی. ۱۹۹۴ م. بحوث فی الادب العربی الحدیث. بیروت: دارالنهضة العربی.